

# بحرین، چه گونه از ایران جدا شد؟

روزنامه‌های برنی امروز و شنبه

پروفسور سیدحسین امین  
استاد پیشین کرسی حقوق دانشگاه گلاسگو کالیفرنیا

کاملاً مشابه بلکه از جهت حقوقی با نبود معاهده‌یی در باب بحرین (به‌خلاف اروندرود) قوی‌تر بود. باید احتمال داد که اگر ایران همان‌طور که حاکمیت خود را بر اروندرود در مقابل عراق با یک تحرک نظامی تثبیت کرد، در مورد بحرین هم دست به چنین تحرکی می‌زد و حتا در منامه قشون پیاده می‌کرد، زده بود و برده بود و به سرنوشت آرژانتین (یعنی مقابله‌ی نظامی بریتانیا) دچار نمی‌شد. هرچند خلاف آن (یعنی نوعی عکس‌العمل نظامی بریتانیا و حتا عراق) هم در برابر این اقدام نظامی برای اعاده‌ی حاکمیت ایران بر بحرین، دور از ذهن نیست؛ چنان‌که هنگامی که سپاه ایران در زمان محمدشاه قاجار، هرات را به سرداری سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه فتح کرد، دولت استعماری انگلیس در سواحل خلیج فارس نیروی دریایی به مانور پرداخت و به دولت ایران اولتیماتوم داد که از هرات عقب‌نشین کند. اما مسأله‌ی بحرین در دوره‌ی محمدشاه قاجار که انگلستان بسیار ضعیف شده بود، با وضع هرات در زمان محمدشاه قاجار که انگلستان بزرگ‌ترین امپراطوری روی زمین بود، قابل قیاس نیست. یعنی با عنایت به تصمیم سال ۱۹۶۸ دولت انگلیس به خروج از شرق کانال سوئز که شامل خلیج فارس هم می‌شد، به احتمال قریب به یقین در صورتی که ایران بحرین را بازپس می‌گرفت، دولت انگلیس در آستانه‌ی عقب‌نشینی از شرق سوئز و تشکیل فدراسیون «امارات متحده‌ی عربی» متوسل به لشکرکشی نمی‌شد. امریکا هم در آن تاریخ جز یک پایگاه نیروی دریایی که در بحرین داشته در خلیج فارس مطلقاً ادعایی نداشت و تمام هم و غم آن جلوگیری از نفوذ شوروی بود. لذا به احتمال قوی، هم‌چنان که در داخل ایران پایگاه‌هایی برای زیر نظر گرفتن شوروی داشت، با ادامه‌ی آن پایگاه در بحرین هم با ایران کنار می‌آمد. عراق هم در اروندرود که منافع مستقیم داشت، راه به جایی نبرده بود و احتمال این‌که با نداشتن دسترسی به خلیج فارس قادر به مانور نظامی در برابر ایران در دریاها باشد، نزدیک به صفر بود. لذا اگر نیروی دریایی ایران دست به تحرکی زده بود، به احتمال قوی بنون خون‌ریزی و برخورد نظامی به هدف ملی خود می‌رسید.

افزون بر مواضع خاص انگلیس و امریکا، از جهت جو بین‌المللی هم با توجه به سوابق حاکمیت ایران، امکان پا در میانی بیش‌تر از سوی مراجع بین‌المللی و در نتیجه بررسی اسناد تاریخی حاکمیت ایران بر بحرین در سازمان ملل که پایه‌اش بر «استعمارزدایی» است، وجود داشت و اگر ایران سیاست خارجی مستقلی می‌داشت، در آن برهه‌ی خاص با داشتن توانمندی‌های نظامی، تصرف عملی بحرین (همانند تصرف جزیره‌ی ابوموسی) و اعمال حاکمیت بر اروندرود، شاید حرکتی بود که به «ریسک» می‌ارزید. طرفداران واگذاری بحرین (امثال امیرعباس هویدا، اسدالله علم، عباس مسعودی، علینقی عالی‌خانی و دیگران)، عمده‌ترین دلیل پذیرش انتزاع بحرین از ایران را عدم مشروعیت توسل

قبل از تصمیم ناگهانی و بی‌سابقه‌ی محمدرضاشاه در اواخر سال ۱۳۴۸ به «تاخت‌زدن» حاکمیت ایران بر مجمع‌الجزایر بحرین با اعاده‌ی حاکمیت ایران بر جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک، بحرین «جزء لاینفک ایران» قلمداد می‌شد. دولت ایران در آبان ۱۳۳۶ طی لایحه‌یی بحرین را رسماً استان چهاردهم کشورمان اعلام کرد. در همین راستا در اوایل دهه‌ی ۱۳۴۰، «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» (ساواک) در زمان ریاست سپهبد تیمور بختیار با کمک فکری فعالان حزب پان‌ایرانیست در آن تاریخ، طرحی ریخته بودند که برابر آن با تبلیغات وسیع در داخل و خارج بحرین، بحرینی‌ها را به ضرورت الحاق رسمی بحرین به ایران مشتاق کنند و تحرکات و تظاهراتی در بحرین و ایران برای انجام این الحاق، انجام دهند و با تمهید مقدمات «اطلاعاتی - امنیتی» لازم (از جمله اعزام ماموران ساواک به شکل مسافر، توریست و بازرگان به بحرین از یک‌سو و تقویت نیروی دریایی از سوی دیگر)، در یک روز معین شخص شاه و تیمور بختیار به همراه تعدادی دیگر از رجال سیاسی و فرماندهان نظامی در یک فروند هواپیما به منامه حرکت کنند و در میان استقبال پرشوری که آن‌جا توسط بحرینی‌ها و ایرانیان زائر و مجاور بحرین از هیأت ایرانی به‌عمل خواهد آمد عملاً بحرین را به تصرف نیروهای ایرانی درآورند.<sup>۱</sup>

این نقشه را اسدالله علم هم در زمان نخست‌وزیری‌اش (یعنی پس از برکناری منوچهر اقبال در تیر ۱۳۴۱ و پیش از به روی کار آمدن حسنعلی منصور در اسفند ۱۳۴۲) در نظر داشته است و حتا به سفیر انگلیس هم گفته است: «بگذارید این جزایر را با اعزام ایرانی‌ها به آن‌جا، ایرانی بکنیم و شما هم چشم روی هم بگذارید».<sup>۲</sup>

توسل به تحرکات نظامی برای تثبیت حق حاکمیت از سوی دولت‌های مختلف جهان بی‌سابقه نبوده و نیست. برای مثال، در سطح منطقه‌یی، ایران برای تثبیت حاکمیت خود بر اروندرود نیک از عهده برآمد و در اردیبهشت ۱۳۴۹ به رغم دعای عراق بر «شط‌العرب»، با پشتیبانی جت‌های جنگنده‌ی نیروی هوایی، کشتی این‌سینا را از اروندرود وارد خلیج فارس کرد و زد و برد. در مقابل، وقتی که صدام حسین به کویت حمله کرد، با واکنش آمریکا مواجه شد و دوباره بازنده شد. در سطح بین‌المللی، هم دولت آرژانتین در اردیبهشت ۱۳۶۱ / مه ۱۹۸۲ با دعوی حاکمیت بر مجمع‌الجزایر فالکلندز Falklands در اقیانوس اطلس جنوبی در برابر حاکمیت استعماری انگلستان، آن جزایر را با پیاده‌نظام خود تصرف کرد، اما دولت محافظه‌کار بریتانیا در زمان نخست‌وزیری مارگرت تاچر با لشکرکشی و نیز غرق کردن کشتی آرژانتینی «بلگرانو» به مقابله‌ی مسلحانه پرداخت و ارتش آرژانتین را از آن جزایر بیرون راند و باز در آن‌جا مستقر شد.

سوابق حاکمیت ایران بر بحرین با حاکمیت تاریخی آن در اروندرود

به نیروی نظامی برای حل مشکلات بین‌المللی و لزوم مراجعه به شورای امنیت سازمان ملل متحد برای حل و فصل اختلافات مرزی و دعاوی متناقض مالکیت و حاکمیت وانمود کردند: در حالی که در عمل در این ادعا صادق نبودند؛ چنان که:

اولاً، رژیم پهلوی در داخل کشور و برای حل منازعات سیاسی با اپوزیسیون داخلی، اصول گفتمان و مذاکره‌ی دور میز را رعایت نمی‌کرد، برای نمونه، مصادر امور چند روز پیش از فرارندم ۶ بهمن ۱۳۴۱ در مساله‌ی «انقلاب شاه و ملت»، بسیاری از سران احزاب ملی و چند روحانی (از جمله آیت‌الله طالقانی) و عده‌ی از دانشجویان را بازداشت کردند.

ثانیاً، رژیم پهلوی، در سطح منطقه‌ی هم نه تنها برای تصرف جزیره‌ی ابوموسی از تحرکات نظامی خودداری نکردند بلکه برای سرکوبی شورشیان ظفار به خواهش سلطان عمان به آن کشور لشکرکشی کردند. در حالی که اگر این ادعا درست بود که ایران می‌بایست در قضیه‌ی بحرین به سازمان ملل متوسل شود که مبدا نیروهای مسلح ایرانی بدون مجوز از سازمان ملل به بحرین نزدیک شوند چه‌گونه قابل توجیه بود که همان رژیم بدون هیچ مجوز بین‌المللی به سرزمین‌های بیگانه (سلطان‌نشین عمان و مسقط) لشکر بفرستد؟! در مقابل اعزام نیروهای مسلح ایرانی به ظفار که توجیهی نداشته تحرک نظامی برای الحاق بحرین به ایران از جهت سوابق تاریخی و ضوابط حقوقی، به مراتب موجه‌تر بود. چرا که دولت ایران در شهریور ۱۳۰۱، قیمت تمبر برای مرسولات پستی به بحرین را «مانند سایر نقاط ایران» معین کرد و در اسفند همان سال، عده‌ی از اشخاص سرشناس بحرین از وزارت پست و تلگراف ایران طی نامه‌ی تقاضا کردند که دفتر پستی بحرین را نیز به‌عنوان یک جزیره‌ی ایرانی رأساً اداره کند. در همین سال، مردم بحرین برای پیوستن به ایران «حزب نجات بحرین» را برای «استخلاص بحرین از عناصر اجنبی و الحاق آن به کشور اصلی» به رهبری شیخ عبدالوهاب زینبی (از روحانیون شیعه‌ی بحرین) تشکیل دادند و شرط عضویت در حزب را از حفظ داشتن لاقبل دو اصل از اصول قانون اساسی ایران دانستند. هم‌زمان با این تحرکات، کمیسیون مشترکی (متشکل از نمایندگان وزارت خارجه و وزارت فواید عامه) در ۲۹ اسفند ۱۳۰۱ش / ۱۹ مارس ۱۹۲۲ برای اعاده‌ی عملی حاکمیت ایران در بحرین تشکیل شد و سرانجام در ۱۳۰۳ش / ۱۹۲۴ م در مطبوعات کشور و نیز در صحن مجلس شورای ملی، پیشنهاد شد که برای نمایندگی مردم بحرین در مجلس شورای ملی فکری اساسی شود.<sup>۲</sup>

هنگامی که دولت انگلستان (به‌عنوان دولتی که بحرین را تحت‌الحمایه داشت)، در ۱۳۰۶ش / ۱۹۲۷م قراردادی با عربستان سعودی راجع به بحرین (و قطر و امارات متصلحه) امضا کرد، دولت ایران نسبت به آن معاهده رسماً اعتراض کرد و از آن به‌عنوان تجاوز به تمامیت ارضی ایران<sup>۳</sup> به جامعه‌ی ملل شکایت برد. وزارت امور خارجه‌ی ایران، هم‌چنین طی ارسال یادداشت اعتراض رسمی به سراربرت کلاویو وزیر مختار بریتانیا در تهران به تاریخ اول آذر ۱۳۰۶ / ۲۲ نوامبر ۱۹۲۷ یادآور شد که:

«مالکیت ایران بر بحرین محرز ... است و ... [ماده‌ی ۶ معاهده]

تا درجه‌ی که مربوط به بحرین است برخلاف تمامیت ارضی ایران و با مناسبات حسنه‌ی که همیشه بین دو دولت هم‌جوار موجود بوده است منافات دارد. علی‌هذا دولت ایران به این قسمت از معاهده‌ی مذکور جداً اعتراض و انتظار دارد که اولیای دولت انگلستان به زودی اقدامات لازمه را در رفع آن اتخاذ فرمایند»<sup>۴</sup>.

مهدی‌قلی‌خان مخبرالسلطنه‌ی هدایت در مقام نخست‌وزیر، طی شکواییه‌ی که در ۲ آذر ۱۳۰۶ / ۲۳ نوامبر ۱۹۲۷ به دبیرخانه‌ی جامعه‌ی ملل تحویل شد، «برای حفظ حقوق مسلم ایران نسبت به جزایر بحرین» رونوشت اعتراض‌نامه‌ی را که دولت ایران به انگلستان داده بود، به جامعه‌ی ملل فرستاد. این دادخواهی ایران، در صفحه‌ی ۶۰۵ «روزنامه‌ی جامعه‌ی ملل» مورخ ماه مه ۱۹۲۸ به چاپ رسید و چون وزارت خارجه‌ی دولت انگلیس، مالکیت ایران را نسبت به بحرین، انکار کرد، وزارت امور خارجه‌ی ایران مجدداً در ۱۱ مرداد ۱۳۰۷ / ۲ اوت ۱۹۲۸ خطاب به شارژ دافر آن کشور در تهران، یادداشت بسیار مفصل و مطولی فرستاد و طی آن استدلال کرد که هیچ‌وقت دولت مستقلی به‌نام بحرین وجود نداشته است و ایران هم هیچ‌گاه از حقوق خود بر بحرین صرف‌نظر نکرده است و لذا قراردادهای دولت انگلیس با شیوخ محلی، نمی‌تواند مانع تداوم حاکمیت ایران بر بحرین شمرده شود. بعد از آن، وزارت خارجه در ۱۳۰۹ در زمان وزارت محمدعلی ذکاءالملک فروغی و در ۱۳۱۳ در زمان وزارت باقر کاظمی مرتب دعوی حاکمیت ایران در بحرین را تعقیب کردند و چون قراردادهایی برای استخراج نفت از بحرین توسط شرکت‌های نفت آمریکایی امضا شد، دولت ایران به دولت آمریکا نیز اعتراض کرد. اما به‌علت ضعف جامعه‌ی ملل و بعد شروع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰ راه به جایی نبرد.

در فاصله‌ی چهل و پنج ساله‌ی ۱۳۰۱ تا ۱۳۴۶ ایران نه تنها هیچ‌گاه از اعلام رسمی حاکمیت خود نسبت به بحرین کوتاه نیامد، بلکه در پی تصویب لایحه‌ی مورخ آبان ۱۳۳۶، همیشه بحرین را «جزء لاینفک ایران و استان چهاردهم کشور» دانست. البته دولت انگلستان به لایحه‌ی ۱۳۳۶، اعتراض کرد و مدعی شد که بحرین «یک کشور مستقل عربی» است و نمایندگان مجلس عوام انگلستان هم آن را تکرار کردند. اما دولت و ملت ایران، همیشه در برابر اظهارات انگلستان موضع می‌گرفت و در همه‌ی مجامع بین‌المللی از حاکمیت خود بر بحرین دفاع می‌کرد.<sup>۵</sup>

موضع‌گیری ایران در باب بحرین به‌عنوان جزء لاینفک ایران سال‌ها ادامه یافت تا آن که انگلیسی‌ها به ذهن شاه، القا کردند که چون بحرین کشور فقیریست و درآمد کافی ندارد، ایران به آسانی می‌تواند دست از حاکمیت خود بر آن جزایر بردارد!

سردنیس رایت Sir Dennis Wright سفیر اسبق انگلستان در ایران طی گزارش تلگرافی شماره‌ی ۵۹۲ مورخ دوم آپریل ۱۹۶۸ خود به دولت متبوع‌اش تصریح کرده است که شاه، تمایلی به استفاده از نیروی نظامی برای «اشغال بحرین» ندارد، ولی به ملاحظه‌ی افکار عمومی مردم ایران نمی‌تواند از «ادعای مالکیت بحرین» بدون دستیابی به امتیاز دیگری دست بردارد. وی به فاصله‌ی چند روز در گزارش دیگری (به‌شماره‌ی ۶۱۱ مورخ هفتم آپریل ۱۹۶۸) می‌نویسد که شاه را در باب جزایر ایرانی

خلیج فارس ملاقات کرده است و شاه را از پیوستن بحرین به اتحادیه‌ی امارات متصلحه (امارات متحده‌ی عربی بعدی که سه سال بعد در ۱۹۷۱ تشکیل شد) ناخشنود یافته است.<sup>۶</sup>

به‌رغم این سوابق، محمدرضا شاه، زیر نفوذ و القای انگلیسی‌ها، نخست در مصاحبه‌یی با روزنامه‌ی **گاردین** Guardian چاپ لندن در شهریور ۱۳۴۵ / اوت ۱۹۶۶ آن‌چه را در دل داشت بر زبان آورد که «بحرین با توجه به این‌که ذخایر مروارید در سواحل آن به پایان رسیده است از نظر ایران اهمیتی ندارد!» در ادامه‌ی همین مواضع، شاه در سفری به هند در دی ۱۳۴۷ / ژانویه ۱۹۶۹ در دهلی نو اعلام کرد که دولت شاهنشاهی، نمی‌خواهد با «اعمال زور» بحرین را تصاحب کند بلکه حاکمیت بحرین را به دل‌خواه اکثریت مردم در یک همه‌پرسی آزاد زیر نظر سازمان ملل متحد وامی‌گنارد تا اگر اکثریت مردم بحرین علاقه به ملحق‌شدن به ایران داشتند بحرین در حاکمیت ایران بماند و اگر خواستند از ایران تجزیه شوند، کشوری مستقل گردند. این «همه‌پرسی» عملاً یک «راه فرار محترمانه» برای تکذیب حاکمیت ایران و محصول توافق شاه با انگلیس و آمریکا بود. لذا بلافاصله مفاد آن به دبیر کل سازمان ملل متحد اعلام گردید. در پی آن، مقدمات جدایی بحرین از ایران توسط یک هیأت دیپلماتیک ایرانی به ریاست امیرخسرو افشار (سفیر ایران در لندن) طی مذاکره با ویلیام لوس William Luce نماینده‌ی سیاسی بریتانیای کبیر مقیم بحرین فراهم شد.

تصمیم بی‌مقدمه و ناگهانی شاه دایر به دست برداشتن از حاکمیت ایران بر بحرین بدون مراجعه به آرای عمومی اهالی ایران یا بحرین و حتا بدون کسب مشورت از قوای مقننه و قضاییه و حتا وزارت امور خارجه انجام شد. بر این تصمیم ایرادهای فراوانی وارد است که ما در مقاله‌ی «سرگذشته سرشت و سرنوشت همه‌پرسی» به آن‌ها اشاره کرده‌ایم.<sup>۷</sup> نتیجه‌ی این به اصطلاح همه‌پرسی، از همان آغاز، هم برای شاه و هم برای انگلیس که بحرین را تحت‌الحمایه‌ی خود داشت، معلوم بود. سرانجام همه‌پرسی مناسبی! بدون مشارکت عمومی انجام شد و برگزارکنندگان همه‌پرسی بی‌یال و دم و اشکم (یعنی نظرخواهی ماموران سازمان ملل متحد از گروهی از اهالی و اصناف وابسته و غیرمستقل بحرین در زمان حضور بریتانیا در بحرین) چنین اعلام کردند که اکثریت قاطع اهالی بحرین خواستار استقلال‌اند. شورای امنیت سازمان ملل متحد هم طی قطع‌نامه‌ی شماره‌ی ۲۷۸ مورخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۹ ش / ۱۱ مه ۱۳۷۰م تصویب استقلال بحرین و قبول آن کشور به عضویت سازمان ملل متحد را تصویب کرد و از محمدرضا شاه به‌دلیل آزادمنشی و قبول اصول دموکراسی در بحرین! تقدیر و تشکر کرد. برای احراز قانونی نبودن این تصمیم کافی‌ست که به چه‌گونگی تعامل قوه‌ی مجریه با قوه‌ی مقننه در چنین مساله‌ی ملی مهمی اشاره شود. دولت ایران، پذیرش قطع‌نامه‌ی شورای امنیت دائر به استقلال بحرین را به مجلسین شورا و سنا گزارش کرد. مجلسین شورا و سنا در ۹ فروردین ۱۳۴۹ خبر انتزاع بحرین را به‌عنوان یک امر اجرایی که قوه‌ی مقننه با آن کاری ندارد، استماع کردند. واقعاً غریب است که از بین احزاب سیاسی و نمایندگان مستقل، تنها فراجسیون نمایندگان حزب پان ایرانیست به این تصمیم دولت اعتراض کردند و دولت امیرعباس

هوینا را از این باب، استیضاح نمودند. مجلس هم به‌ناچار موضوع تصمیم را به رأی گذاشت. نمایندگان مجلسین که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها نماینده‌ی طبیعی و حقیقی مردم نبودند و مثل کارگزاران و کارمندان دولت به این سمت منصوب شده بودند با اطاعت بی‌قید و شرط از اراده‌ی شاه وقت انتزاع بحرین را از خاک کشور، در جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی مجلس در روز ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۹ (با ۱۹۹ رأی موافق و ۴ رأی مخالف) تصویب کردند. مضحک آن است که ملت ایران از طریق نهادهای بزرگ کشوری (هم‌چون نیروهای مسلح، احزاب سیاسی، دیوان عالی کشور، مرجعیت و روحانیت شیعه و حتا مطبوعات سراسری) هیچ حرکت قابل ملاحظه‌یی در مقابل این «وطن‌فروشی» از خود نشان نداد و با عدم تحرک سراسری و ملی، رژیم شاهنشاهی چند معترض منفرد بی‌پشتیبان (چون داریوش فروهر) را نیز بدون محاکمه به زندان افکند.

محمدرضا شاه، البته در این ادعا که بحرین کشور فقیری‌ست و الحاق آن به ایران از جهت اقتصادی به صرفه‌ی مملکت نیسته صادق نبود. اما انگیزه و غرض عمده‌یی که شاه و نیز دولت آمریکا در سر می‌پختند این بود که با صرف‌نظر کردن ایران از بحرین، ایران در دولت‌های عرب میانه‌رو نفوذ خواهد کرد و گذشت ایران از دعوی حاکمیت بر بحرین، هرگونه بهانه‌ی دشمنی با ایران را از دولت‌های عرب تندرو (مصر و عراق) را نیز از آن‌ها سلب خواهد کرد. شوربختانه این آرزوی خام، در عالم خارج، اتفاق نیفتاد. آمریکا امیدوار بود که پس از عقب‌نشینی داوطلبانه‌ی دولت بریتانیا از شرق سوئز ایران را ستون نظامی خود در خلیج فارس و عربستان سعودی را ستون اقتصادی خود در خاورمیانه قرار دهد و بدین‌وسیله مانع نفوذ شوروی در منطقه شود. تاریخ نشان داد که نظام شاهنشاهی اگرچه توانست امنیت خلیج فارس و تنگه‌ی هرمز را حفظ کند و شورشیان ظفار در سلطان نشین عمان را نیز سرکوب کند، اما فعالان سیاسی و دگراندیشان داخلی (اعم از چپ‌گرا، مذهبی و ملی) در شرایط اختناق داخلی از ایفای چنین نقشی توسط ایران در منطقه که مستلزم تحکیم رژیم وابسته به آمریکا می‌شد، راضی نبودند و به همین دلیل هم، همه‌ی نیروهای مخالف داخلی در انقلاب ۱۳۵۷ با هم متحد شدند و در نتیجه رهبران انقلاب، مکرر اعلام نمودند که دولت انقلابی ایران نمی‌خواهد به نمایندگی آمریکا نقش «ژاندارم منطقه» را بازی کند.

از سوی دیگر، پیروزی انقلاب ایران که در ۱۳۵۷ با هیجان فوق‌العاده زیر لوای اسلام و تشیع به نتیجه رسیده بود، موجی از استعمارستیزی و استبدادستیزی در کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس از جمله بحرین ایجاد کرد. ابوالحسن بنی‌صدر (اولین رئیس‌جمهوری ایران)، شیوخ عرب جنوب خلیج فارس را «دست‌نشانده»ی استعمار خواند و سخنگویان انقلاب، سرخوش از نشوه‌ی پیروزی انقلاب در ایران، به «صدور انقلاب» به سرتاسر جهان اسلام امیدوار بودند. در عین حال، وجود اکثریت شیعه در بحرین (و نیز عراق)، موجب دغدغه‌ی حکام سنی مذهب آن‌ها بود، چرا که شیعیان بحرین، عراق و لبنان برای جنبش مشابهی آماده می‌شدند که با حمله‌ی عراق به ایران و شروع جنگ هشت‌ساله، وضع دگرگون شد.

اکنون چهل و چند سال پس از جداسازی بحرین از ایران، باید از خود پرسیم که آیا این تصمیم در باب بحرین خدمت بوده است یا خیانت؟ از خودمان یعنی از نسل خودمان و نسل پیش از خودمان آغاز می‌کنیم. آیا سکوت غریب ملت در قبال این تصمیم، چه‌گونه قابل توجیه است؟ آیا این تصمیم در مطبوعات، در قوه‌ی قضائیه، در ستاد بزرگ ارتستاران و دیگر نهادهای مرتبط با حفظ یک‌پارچگی سرزمینی کشور، و سرانجام در شعر و ادب فارسی چه بازتابی داشته است؟ آیا (در روز واقعه!) نه بعد از سقوط رژیم پهلوی) کدام شاعر و نویسنده در این باب موضع گرفته است؟

هنگامی که قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله منعقد شد، عشقی گفت: ای و ثوق الدوله! ایران ملک بایات نبود / مزد... نبود... تا که بفروشی و... حالا آیا بحرین، ملک پدری محمدرضا شاه بود که این گونه آن را واگذار کند و با واگذاری آن حتا در مورد جزایر ایرانی ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک هم یک سند قطعی که حاکمیت بلامنازع ایران را برای همیشه محرز بدارد، از طرف مقابل نگیرد؟ این‌ها همه نشان می‌دهد که رژیم شاهنشاهی تمام زورگویی‌اش برای شهروندان ایرانی بی‌دفاع‌اش در داخل بود که با زور تمام به ایشان فشار می‌آورد که باید عضو حزب رستاخیز باشند و گرنه گذرنامه‌شان را بگیرند و از ایران بروند. اما همین رژیم پهلوی پهلوان در مذاکره با آمریکا و انگلیس از خود استقلالی نشان نمی‌داد. هم‌چنان که در بهمن ۱۳۵۷ هم، سفیران آمریکا و انگلیس و بعد ژنرال هویزر امریکایی که بنون اطلاع شاه برای رتق و فتق امور کشورمان به ایران آمده بود، بیش‌ترین تاثیر را در تصمیم شاه به ترک کشور داشتند.

نتیجه‌ی اخلاقی: ۱- آیا فقط خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار که هفده شهر ایران را پس از مغلوب شدن در جنگی نابرابر اجباراً به روس‌ها داد، مستحق دشنام ابدی است؟ آیا محمدرضا شاه و اعوان او در انتزاع بحرین (یعنی کابینه‌ی امیر عباس هویدا، وزارت، خارجه‌ی ایران به سرپرستی اردشیر زاهدی، قوه‌ی مقننه با آن همه سناتور و نماینده‌ی مجلس و دیگر نهادهای کشوری) هیچ راه فراری از تصویب قاطع این انتزاع نداشتند؟

۲- اگر به فرض، رژیم سابق ایران، تصمیمی درست می‌گرفت و در همان تاریخ، به‌جای «طرح نظامی - امنیتی تصرف بحرین» در یک مقطع کار «دیپلماتیک و مناکرات پشت پرده‌ی» در مقطع بعدی، کار زیربنایی فرهنگی می‌کرد و سپس بر برگزاری یک همه‌پرسی جدی با مشارکت همه‌ی باشندگان بحرین پای می‌فشرد، بخت بیش‌تری برای ایرانی‌ماندن این بخش از سرزمین پدری یا دست کم سرفرازی واقعی در برابر جهانیان نداشتیم؟

۳- آیا ما امروز که سر و صداهای تجزیه‌طلبی مجدد از بیرون کشور هدایت می‌شود، هیچ عبرتی از گذشته می‌گیریم؟ آیا بی‌تفاوتی فرهنگمندان، مطبوعاتیان و دانشگاهیان در این مساله‌ی مهم ملی پذیرفتنی است؟ آیا مراجع مذهبی و فرهنگی نباید به بانگ بلند و صریح، هرگونه توطئه علیه یک‌پارچگی سرزمین ایران را محکوم کنند و این‌گونه توطئه‌های ضد ایرانی را، با موضع‌گیری شجاعانه، در نطفه خفه کنند؟

۴- اگر در آن تاریخ، مردم بحرین چه در پی تحرکات حق‌طلبانه‌ی ایران به شکل یک مانور نظامی و چه در پی در یک همه‌پرسی تمام عیار قانونی به ایران پیوسته بودند، آیا امروز تسلط ایران بر خلیج فارس منسجم‌تر و مطمئن‌تر از این‌که هسته نبود؟ و به فرض که اختلافات ایران و اعراب بر سر بحرین ناتمام می‌ماند، آیا چنان اختلافی، بهتر از اختلاف کنونی بر سر جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک نمی‌بود؟

۵- اکنون دولت بحرین، دولت مستقلی است و ایران نیز سالیان دراز است که این کشور را هم‌چون دیگر پاره‌های جدا شده از پیکر ایران در شرق و غرب و شمال و جنوب کشورمان به‌رغم غبن فاحش در مذاکرات سیاسی گذشته، رسماً شناسایی کرده است. قدم امروزین ما در جذب و جلب اعتماد مردم این کشورها به ملت ایران براساس تاریخ مشترک گذشته و منافع مشترک امروز است. ایران و بحرین و همه‌ی همسایگان ما باید بدانند که دلیل حضور آمریکا در منطقه طمع امریکا به منابع نفتی ماست و گرنه توجیه سیاسی و اقتصادی ندارد که جان سربازان امریکایی برای حمایت از حقوق شهروندی اتباع کشورهای خاورمیانه به خطر افتد! و یا آمریکا هم روزه مبالغ کلان از بودجه‌ی خود را برای استقرار دموکراسی در این منطقه هزینه کند! تجربه‌ی تاریخی هم نشان می‌دهد که دولت آمریکا پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که بیش‌ترین نفوذ را در ایران داشت و انگلیس که حامی شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس بود، هیچ‌یک برای برقراری مردم‌سالاری در این کشورها استفاده نکردند. پس ما باید از تجارب گذشته‌ی خود عبرت بگیریم؛ برای کوبیدن رقیب سیاسی داخلی یا منطقه‌ی بی‌دست کمک به سوی بیگانه دراز نکنیم؛ بلکه صادقانه اختلاف‌های خود را فراموش کنیم و با هم متحد شویم. ایران باید عضو شورای امنیت خلیج فارس شود.

ایالات متحده‌ی آمریکا، دویست و سی سال پیش، مستعمره‌ی انگلیس بود. امریکایی‌ها با انگلیس جنگیدند و به زور، از انگلیس مستقل شدند؛ اما امروز این دو کشور، متحد طبیعی یک‌دیگرند و به‌رغم همه‌ی اختلاف منافع و رقابت‌های تجاری و سیاسی، در صحنه‌ی بین‌المللی از هم پشتیبانی می‌کنند و با هم ائتلاف دارند. چرا ایران امروز با کشورهای همسایه که هر کدام یکی از بخش‌های جدا شده از پیکر ایران قدیم‌اند دارای چنین مناسبات خوبی نباشد؟ اقتدار و استقلال ایران، اقتدار همسایگان ایران است و به قول ما شیعیان: فخر علی، فخر عباس است! ■

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- سعید وزیری، منوچهر، جست‌وجو در گذشته، صص ۴۹۲-۴۹۵، ۲- علم، سیدالدوله یادداشت‌ها، چاپ علینقی عالیخانی، تهران، انتشارات مازار، ۱۳۸۳، صص ۲۹۱-۲۹۲ و سفری، محمدعلی، قلم و سیاست: از هویدا تا شریف امامی، صص ۲۷۹-۳، منشور گرگانی، م. ع.، نفت و مروارید، سیاست انگلیس در خلیج فارس و جزایر بحرین، تهران، چاپ‌خانه‌ی مظاهری، ۱۳۲۵، صص ۱۰۱-۱۰۸.
- ۴- همان‌جا، صص ۱۲۹-۱۳۰، رضائی، روح‌الله، خلیج فارس، ویرجینیا، ۱۹۷۲، صص ۲۴۸. هم او «حسن اختلاف بحرین» مجله‌ی حقوق بین‌الملل هند، سال ۱۹۷۲، صص ۱، ۵- دانشنامه‌ی ایرانیکا، ج ۳، صص ۵۰۹، ۶- قاسمی، رضا، «به انگیزه‌ی درگذشت ندیس رایت»، میراث ایران، ش ۴۰، صص ۲۹، ۷- امین، سیدحسن، «سرگذشت سرشت و سرنوشت همه‌پرسی»، ماهنامه‌ی حافظ، ش ۱۷ (مرداد ۱۳۸۴)، صص ۶۵-۶۸ در صص ۶۵.